

بذل حسینی و نجات انسانی  
ربیع الاول ۱۴۳۹ هجری قمری  
جلسه چهاردهم  
۱۳۹۶/۰۹/۰۲



ریز موضوعات و خلاصه  
سخنرانی  
دکتر محمد اسدی گرمارودی  
(با اندکی تصرف)

امام حسین (علیه السلام) هنگامی که تصمیم گرفت (از مکه) رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه‌ای به این مضمون ایراد فرمود

**مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**

هر کس که در راه ما خون نثار و بذل می‌کند، و لقای خدا را توطین نفس خویش می‌نماید، پس آماده کوچیدن با ما باشد، چه ما ان شاء الله بامداد فردا حرکت می‌کنیم.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص: ۳۶۷

- مروری کلی بر مباحث گذشته
- انبیاء و اولیاء کتاب الهی عوامل هدایت الهی
- تقسیم بندی انسانها در برابر عوامل هدایت الهی
- چرا برخی از انسانها با وجود عوامل کافی هدایت راه ایمان و سعادت را انتخاب نکردند
- قبول و پذیرش قابل عامل اصلی نتیجه عمل فاعل
- تبیین دو نوع هدایت اولیه و ثانویه و ضلالت ثانویه
- خداوند دو نوع هدایت عام دارد؛ و این دو رکن هدایت عمومی، «فطرت» و «بعثت انبیاء» هستند
  - اگر انسان از هدایت عام بهره گیرد، هدایت خاص به روی او گشوده می‌شود در غیر این صورت دچار ضلالت خواهد شد
  - خداوند در همه انسان ها حتی ظالمان، گرایش به خداوند و درستی را در فطرت بشر نهاده است.
  - پیامبران و اولیاء الهی به عنوان آموزگاران اسلامی، برای هدایت بشر به بعثت رسیده اند تا همه را به سوی خداوند دعوت کنند.
  - اگر بشر به ندای فطرت و انبیاء پاسخ داد و راه هدایت را برگزید، توفیق استفاده از هدایت خاص را خواهد داشت اما اگر از آن بهره نبرد، هدایت خاص وجود نخواهد داشت.
  - اگر قرآن می‌فرماید «خدا هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند» به معنای هدایت دوم است؛ اگر انسان از هدایت عام بهره گیرد، هدایت خاص به روی او گشوده می‌شود در غیر این صورت دچار ضلال می‌شود.
  - منظور از اضلال خداوند، اضلال ابتدایی نیست بلکه اضلال ثانویه است که کیفیت اعمال انسان آن را تعیین می‌کند.
- انتخاب هدایت و گمراهی
  - چنان که گذشت انسان ها از ویژگی خاص و انحصاری برخوردار می‌باشند. از این روست که موجودی مرید و دارای اراده می‌باشند. همین وجود اراده در انسان مهم ترین علت در اختیار و انتخاب انسان است. پس در هر سر دو راهی انسان می‌تواند میان حق و باطل، خوب و بد، زشت و زیبا، هدایت و ضلالت و مانند آن، هر یک را بخواهد انتخاب کند.
  - (بقره، آیه ۳۸؛ آل عمران، آیات ۲۰ و ۱۰۳؛ انعام، آیات ۳۵، ۱۰۴ و ۱۴۹)
  - تقسیم بندی موانع پذیرش هدایت در درون و برون
    - انسان ها هر چند به سبب عوامل درونی چون فطرت، غریزه کمال جویی و عقل در پی کمالات می‌رود که نتیجه طبیعی آن خدایی شدن اوست؛ ولی در درون انسان عواملی چون هواهای نفسانی است که وی را به سوی فجور می‌کشاند و از خدایی شدن دور نگه می‌دارد. افزون بر این که دشمن سوگند خورده درونی هر دم او را وسوسه می‌کند و با تزئین و شبیه سازی باطل را حق جلوه می‌دهد و قدرت تشخیص حق از باطل و مصادیق درست را از وی می‌گیرد و از این روست که انسان ها نمی‌توانند به هدایت عمومی و

**بذل حسینی و نجات انسانی**  
**ربیع الاول ۱۴۳۹ هجری قمری**  
**جلسه چهاردهم**  
**۱۳۹۶/۰۹/۰۲**



**ریز موضوعات و خلاصه**  
**سخنرانی**  
**دکتر محمد اسدی گرمارودی**  
**(با اندکی تصرف)**

درونی خویش کاری از پیش ببرند و همواره نیازمند هدایت خاص الهی و امدادهای خداوندی در مسیر شدن ها خود در طول مدت عمر هستند. (آل عمران، آیه ۸)

- البته خداوند بر خود به عنوان یک سنت و قانون الهی فرض کرده تا همواره هدایت انسان را تداوم و استمرار دهد و ایشان را به هدایت خاص به سوی خدایی شدن رهنمون سازد. (توبه، آیه ۱۱۵) سنت هدایت انسان از آغاز هبوط بر روی زمین وجود داشته است (بقره، آیه ۳۸؛ طه، آیه ۱۲۳) و خداوند این سنت را سنت حتمی دانسته (احزاب، آیه ۴؛ انسان، آیه ۳؛ لیل، آیه ۱۲) و به انسان ها وعده داده تا همگی را از هدایت و هادی بهره مند سازد (رعد، آیه ۷؛ نحل، آیه ۳۶؛ زخرف، آیات ۵ تا ۱۰) و اجازه ندهد تا شیاطین بی حجتی از سوی خداوند به انسان، بر ایشان مسلط شوند. (کهف، آیات ۵۰ و ۵۱؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲۷)
- این جاست که برخی از انسان ها را برای مسئولیت خطیر پیامبری اصطفی و اجتبا و برگزیده است تا به عنوان مخلصان (خالص شدگان)، راسخان در علم، معصومان و مطهران به دور از هر پلیدی، انحراف فکری و عملی، وسوسه و مانند آن (آل عمران، آیات ۷ و ۸؛ ص، آیه ۸۳؛ و آیات دیگر) مسئولیت هدایت مردمان به عهده گیرند و سرمشق و اسوه ایشان در زندگی شوند و ایشان را به کمال بایسته و شایسته برسانند.
- اما این بدان معنا نیست که جبری در کار هدایت خاص انسان ها وجود داشته باشد، بلکه هم چنان انسان ها مختار هستند تا یکی از دو راه هدایت خاص و پیروی از پیامبران یا ضلالت را برگزینند و با معبود قرار دادن هوای نفس یا ابلیس و شیطان از خدایی شدن اجتناب ورزند.
- در حقیقت خداوند بر انسان منت نهاده و به سبب حضور قوی ابلیس و شیطان، هدایت خاصی را به عنوان راهنمایی بیرونی قرار داده تا مسیر هدایت تکوینی فطرت و عقل را برگزینند (طه، آیه ۵۰) و از مسیر هواهای نفسانی و ابلیسی دور کند. (انعام، آیه ۱۰۴؛ نحل، آیه ۹؛ نمل، آیه ۹۲؛ انسان، آیه ۳ و آیات دیگر)
- اما چنان که گفته شد، بهره مندی از هدایت های خاص الهی نیازمند بسترهای مناسب به عنوان مقتضی و زدودن موانع تاثیرگذاری هدایت های خاص الهی می باشد. بر این اساس، لازم است تا عوامل تاثیرپذیری و موانع شناخته شود.

• زمینه های پذیرش هدایت خاص و موانع آن

- خداوند در آیاتی از جمله ۲۶ سوره بقره اراده خود را نسبت به هدایت خاص انسان بیان می کند ولی آن را مشروط به دارای بودن زمینه های هدایت پذیری می داند؛ زیرا برخی از انسان ها هر چند که از هدایت تکوینی و عمومی (طه، آیه ۵۰) بهره مند می باشند، ولی به گونه ای عمل کرده اند که هدایت بیرونی و خاص نمی تواند تاثیر مطلوب از خود به جا گذارد؛ چرا که ایشان با پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی، فطرت و عقل سالم خویش را دسیسه و دفن کرده اند و اجازه نمی دهند تا عقل و فطرت حقیقت وحی را بیابد و از آن پیروی کند.
- به سخن دیگر، وحی الهی و **هدایت خاص بیرونی زمانی تاثیرگذار خواهد بود که فطرت و عقل از درجه از سلامت برخوردار باشد** و زیر گرایز دفن نشده باشد؛ چنان که وحی شیطانی و وسوسه های ابلیسی زمانی در شخص تاثیر می گذارد که شخص عقل و فطرت خود را دفن کرده باشد و گرایز و هواهای نفسانی را بر نفس مسلط داشته باشد. پس تاثیر هر عامل بیرونی به حضور عامل درونی است مثبت و منفی است. اگر عامل عقل و فطرت از سلامت برخوردار باشد، هدایت و وحی الهی تاثیر خواهد گذاشت و اگر عامل هواهای نفسانی مسلط باشد و عقل و فطرت دفن یا مخدوش شده باشد، وحی شیطانی و القانات و وسوسه های آن است که تاثیر خود را بر جان آدمی می گذارد. از این روست که



خداوند انسان هایی که فاقد زمینه های هدایتی یعنی سلامت عقل و فطرت هستند، قابل هدایت و راه یابی به مسیر حق و خدایی شدن نمی داند. (زخرف، آیات ۳۶ تا ۴۰)

○ از آن جایی که انسان ها در نوع برخورد با عقل و هواهای نفس، تفاوت های بسیاری دارند به گونه ای که برخی عقل را به کناری می نهند و برخی دیگر هواهای نفس را سرکوب می کنند یا به اشکال گوناگون با هر یک مواجه می شوند، تفاوت های بسیاری در مواجهه با وحی دارند. در حقیقت تفاوت ها و واکنش های متفاوت انسان ها نسبت به وحی به سبب تفاوت در مواجهه انسان با امور درونی یعنی عقل و غریزه دارد.

▪ (اسراء، آیه ۸۴؛ نجم، آیه ۳۰؛ قلم، آیه ۷)

○ بنابراین، اشخاص می بایست زمینه و بستر لازم درونی برای هدایت خاص را داشته باشد تا از آن بهره برد. هر چه فطرت و عقل از سلامت کامل تری برخوردار باشد، تاثیر وحی نیز بیش تر خواهد بود و انسان ها در پیروی از هدایت های وحیانی قوی تر و بهتر عمل می کنند و هر چه فطرت و عقل از سلامت کم تری برخوردار باشد، تاثیرپذیری انسان از وحی و هدایت های آن نیز کم تر خواهد بود.

○ مهم ترین و نخستین عامل در پذیرش و اطاعت از وحی، تقوای عقلانی است. به این معنا که انسان نسبت به هر آن چه از نظر عقل و فطرت قبیح و زشت است پرهیز داشته و نسبت به آن چه نیک و پسندیده است، گرایش داشته باشد.

○ به هر حال، تقوای شایسته و عقلانی، زمینه نیل به هدایت وحیانی انسان است. این همان چیزی است که ما از مانع زدایی عقلانی و فطری برای تاثیرگذاری وحی در جان آدمی از آن سخن به میان آورده ایم.

▪ قرآن نیز در آیاتی از جمله ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره آل عمران و آیات ۱۰۸ و ۴۶ سوره مائده و مانند آن به این مهم اشاره کرده است.

○ در یک کلمه شناخت مبتنی بر عقل و خرد از سویی و رفتارهای مبتنی بر احکام عقلانی و فطری از سویی دیگر، به انسان کمک می کند تا حقیقت هستی را بشناسد و به افریدگاری و پروردگاری خداوند ایمان بیاورد و عقل و قلب حکم به تسلیم و اسلام کند. این گونه است که عقل و عاطفه ایمان را می سازد و این باور را که خداوند به حکم ربوبیت و پروردگاری پیامبرانی را می فرستد تا مسیر کمال یابی و خدایی شدن را نشان دهد و سراط مستقیم را بنمایاند.

○ پس به حکم عقل و قلب مطیع وحی می شود و از کتب آسمانی و احکام آن همانند احکام عقل و فطرت پیروی و اطاعت می کند.

○ در حقیقت این درون انسان است که او را به پیروی از خیر بیرون یعنی وحی دعوت و هدایت می کند. پس آن چه مهم در پذیرش

وحی است، سلامت عقل و قلب انسان است که در آیات بسیاری از قرآن به آن اشاره شده است.

○ هنگامی که بخواهیم موانع هدایت وحیانی را بشناسیم و بدانیم می بایست به همه آن چیزهایی اشاره داشته باشیم که عقل و قلب را می میراند یا می پوشاند و اجازه نمی دهد تا درون حقیقت روشن را بشناسد و بیابد و از آن پیروی کند. از این روست که مهم ترین موانع هدایت های

وحیانی و آسمانی را می بایست در بی خردی و بی تقوایی انسان ها جست و جو کرد. (مائده، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸؛ قصص، آیه ۵۷ و آیات دیگر)

▪ نمادها و نشانه های این بی خردی و بی تقوایی در اموری چون خیانت، دروغ گوئی، شک و تردید، تعصب، تکبر، اذیت و آزار دیگران

از جمله حق جویان و رسولان، عهدشکنی، غفلت، فسادگری، فسق و فجور، فقدان بصیرت، قساوت قلب، گرایش به ظلم و ظالمان،

کوردلی و حق ناپذیری، کتمان حق، قطع رحم و پیوندهای خویشاوندی، قسم دروغ، گناه، لجاجت در برابر حق، مکر و نیرنگ، نفاق

و دورویی، تبعیت از هواهای نفس و پیروی از شیطان بروز و ظهور می یابد.

• مروری بر جلسات گذشته و بررسی جنبه های عملی و کاربردی



- اصلاح و حرکت در درون مهمترین عامل نجات
- خودشناسی راه مقابله با نفوذ شیطان

• بررسی موانع درونی در کلام قرآن کریم

- اشاره به تصب و خرافه پرستی با توجه به سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۰

○ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ

- و چون به آنان گفته شود از آنچه خداوند فرو فرستاده است پیروی کنید می‌گویند: (نه) بلکه ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم؛ آیا حتی اگر پدرانشان چیزی را در نمی‌یافته و راه به جایی نمی‌برده‌اند، (باز از پدرانمان پیروی می‌کنند؟)
- جمله «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» پاسخ به سخن کفار است و بیان می‌کند که این سخن شما همان قول بدون علم و بدون تبیین است که صریح عقل با آن مخالف است. چون اینکه گفتند: «ما تنها آنچه را که پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم» سخنی است مطلق و معنایش این است که ما پدران خود را در هر حالی و بر هر وصفی که بودند، چه صحیح و چه غلط، پیروی می‌کنیم حتی اگر هیچ علمی هم نداشته‌اند و هیچ راه نیافته‌اند باز پیرویشان می‌کنیم و می‌گوییم: «آنچه آن‌ها می‌کردند حق است». (ترجمه تفسیر المیزان)
- آدمی هرگز حاضر نیست خود را تسلیم آرای خرافی کند و در برابر هر خرافه‌ای کورکورانه و جاهلانه خاضع شود الا اینکه عواطف درونی و احساسات باطنی او که بیشتر و عمده‌اش خوف و رجا است همواره خیال او را تحریک می‌کند به اینکه تاثیر پاره‌ای خرافات را بپذیرد، این عواطف اعتقاد به خرافات را به گردش می‌گذارد.
- تکبر نادرست و نتیجه آن با توجه به سوره مبارکه اعراف آیه ۱۴۶

○ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

- و کسانی را که در این سرزمین بنا حق بزرگی می‌کنند از آیه‌های خویش منصرف خواهیم کرد که هر آیه‌ای بینند بدان ایمان نیارند اگر راه کمال ببینند آن را پیش نگیرند، و اگر راه ضلال ببینند آن را پیش گیرند، چنین شود زیرا آیه‌های ما را دروغ شمرده و از آن غفلت ورزیده‌اند.
- در این آیه تکبر در زمین به قید «بغیر حق» مقید شده و حال آنکه تکبر در زمین جز به غیر حق نیست، هم چنان که در جای دیگر «بغی ستمگری و فساد انگیزی» در زمین مقید به همین قید شده، در صورتی که همیشه بغی به غیر حق هست، و دو قسم نیست یکی به حق و یکی دیگر به غیر حق. جواب این شبهه این است که این گونه تقییدها در حقیقت توضیح است نه تقیید، و غرض از این توضیح این است که بفهماند تکبر و یا بغی از این جهت مذموم است که به غیر حق است. (ترجمه تفسیر المیزان)
- تکذیب فعلی خطرناک تر از تکذیب قولی
- دشمنی و مخالفت با پیامبران الهی در اثر کبر
- یکی از علل مهم انکار آیات خدا و قیام در برابر پیامبران، مسئله «استکبار» بوده است. استکبار یعنی اینکه شخص اظهار بزرگی و برتری کند با آنکه واقعا بزرگ نیست. مخالفان گاهی می‌گفتند: این پیامبر چه برتری‌ای بر ما دارد؟ چرا آیات



الهی بر ما نازل نشده است؟ و گاه می گفتند: گرداگرد او را گروهی از جوانان فقیر و تهیدست گرفته اند! ما اجازه نمی دهیم آنها با ما در یک صف قرار گیرند، اگر پیامبر این مؤمنان فقیر را کنار نزنند شرکت ما در مجلس او امکان پذیر نخواهد بود! و به این بهانه ها و امثال آن از پذیرش آیات خداوند سر باز می زدند

• اشاره به داستانی تاریخی در خطرناکی تکبر و نتیجه آن

○ مشهور است که «ولید» به قدری مغرور و خودخواه بود که می گفت: «انا الوحید بن الوحید، لیس لی فی العرب نظیر، و لا لابی نظیر؛ من منحصر به فردم! پدر من نیز منحصر به فرد بود! در میان عرب همانندی ندارم، پدر من نیز همانند نداشت!» این در حالی است که «ولید» نسبت به مردم آن محیط فرد دانشمندی محسوب می شد و عظمت قرآن را به خوبی دریافته بود و جمله عجیب او درباره قرآن که محرمانه به طایفه بنی مخزوم گفت شاهد این مدعاست: «ان له لحلاوة، و ان علیه لطلاوة، و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمغدق، و انه لیعلو و لایعلی علیه؛ گفتار او (قرآن) شیرینی خاص و زیبایی و طراوت ویژه ای دارد، شاخه هایش پر میوه و ریشه هایش قوی و نیرومند است، سخنی است که از هر سخنی بالاتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری ندارد!» (تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۶-۶۸) شبیه همین معنی در بسیاری از تفاسیر و کتب دیگر نیز نقل شده است این تعبیر نشان می دهد که او بیش از هر کس در آن زمان به عظمت قرآن آشنا بود، ولی کبر و غرورش اجازه نمی داد که به حقانیت آن اقرار کند!

• مقابله با هوای نفس در سیر و سلوک عرفانی

○ اشاره به مفهوم حال و مقام در سیر و سلوک

○ عرفا برای رسیدن به مقام عرفان حقیقی، به منازل و مقاماتی قائلند که عملاً باید طی شود و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقی را غیر ممکن می دانند

• اشاره به هفت مراحل مقامات عرفانی در سیر و سلوک

▪ اهل عرفان و سالکان برای رسیدن به مقام کمال و وصل، راههایی دارند که آن را طرق سیر و سلوک می خوانند و معتقدند که انسان واقعی کسی است که این راه را مرحله به مرحله و منزل به منزل طی نموده به پایان آن رسیده باشد. این مراحل و منازل را عرفا و مشایخ بزرگ هر کدام به طوری معین نموده اند که از یکدیگر متفاوت است.

• طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فناء

○ مقام طلب:

▪ در لغت بمعنی جستن است و در اصطلاح "طالب" سالکی است که از شهوت طبیعی و لذات نفسانی عبور نماید و پرده پندار از روی حقیقت براندازد و از کثرت به وحدت رود تا انسان کاملی گردد (لطایف) آنرا گویند که شب و روز به یاد خدایتعالی باشد در هر حالی (کشف المحجوب) در حقیقت «طلب» اولین قدم در تصوف است و آن حالتی است که در دل سالک پیدا می شود تا او را به جستجوی معرفت و تفحص در کار حقیقت و امیدارد. «طالب» صاحب این حالتست و مطلوب هدف و غایت و مقصود سالک است.

**بذل حسینی و نجات انسانی**  
**ربیع الاول ۱۴۳۹ هجری قمری**  
**جلسه چهاردهم**  
**۱۳۹۶/۰۹/۰۲**



**ریز موضوعات و خلاصه**  
**سخنرانی**  
**دکتر محمد اسدی گرمارودی**  
**(با اندکی تصرف)**

■ بی طلب سفر سالک آغاز نخواهد شد و امکان رسیدن به وادی های بعدی و سرانجام وصول به سرچشمه نور معرفت هرگز فراهم نخواهد آمد. همه یاخته هایت و همه لحظه هایت باید سرشار از طلب گردد تا بتوانی همچون حافظ شیراز بانگ بر آریکه : دست از طلب ندارم تا کام من بر آید ، یا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید

- ورود به وادی طلب و راهسپاری در آن از خود گذشتن می خواهد. هر که طلب دارد باید چشم از مال و جاه برگیرد و خود را از بند تعلقات هستی رها سازد و وجود و روانش را از هر چه جز طلب حق تهی گرداند.
- سالک واقعی را در این وادی حال دگرگون می گردد و دل از بود و نبود بی نیاز و پاکیزه می شود. در چنین حال اگر بر سر راهش خرمن خرمن آتش پدید آید و یا دشواری راه همچون گذر از جبالی عظیم جلوه کند نمی هراسد و باک ندارد.
- سالک طالب با تجربه کردن این تحول و دریافت کوتاه پرتوی از معرفت حق بی تردید طلبش افزون می گردد. و افزونی طلب همچون افشاندن سوختبار بر آتش شعله اشتیاقش را دامن خواهد زد ، چرا که جرعه ای نوشیده و لذت طلب و جرعه نوشی از ساغر معرفت را دریافته است.
- که این جرعه نوشی نه تنها سیراب شدن در پی ندارد که تشنگی افزاست ، پس جرعه ای دیگر می طلبد و باز هم جرعه ای دیگر تا مگر پرده از راز سر برگیرد .

#### ○ **مقام معرفت:**

■ معرفت نزد علما همان علم است و هر عالم به خدایتعالی عارف است و هر عارفی عالم. ولی در نزد این قوم معرفت صفت کسی است که خدای را به اسماء و صفاتش شناسد و تصدیق او در تمام معاملات کند و نفی اخلاق رذیله و آفات آن نماید و او را در جمیع احوال ناظر داند و از هوا جس نفس و آفات آن دوری گزیند و همیشه در سروعلن با خدای باشد و باو رجوع کند.

#### ○ **مقام فناء:**

■ فنا عبارت از این است که انسان خود و بندگی خویش را در برابر حق، نیست انگارد و تمایلات و تمنیّات خویش را به چیزی نشمارد و همه جهان و جهانیان را در قبال حق موجود نپندارد و بقا که نتیجه چنین فنایی است، پایندگی است در محضر حق

■ دسته بندی فنا به سه بخش: ذاتی، صفاتی و افعالی

- چنانچه می بینیم بیشتر تعاریف حول محور از خود بریدن و به حق رسیدن است. بنابراین، اهل معرفت برای دست یازیدن به چنین مرتبتی خود را با انواع ریاضت ها و مجاهدت ها می آزمایند و نفس سرکش خویش را سرکوب می کنند و از هر آنچه که در این گنبد دوآر رنگ تعلق می پذیرد، می گریزند تا بتوانند وصال الهی را درک کنند و به بقای بعد از فنا دست یابند. به بیان دیگر، عارف از همه ابزارها، بهره می گیرد تا روح و جان خود را برای دوران پس از فنا آماده سازد.

- اهل ذوق برای فنا اقسامی ذکر نمودند

○ فنای ظاهر که فنای افعال است

■ به این بیان که شخص عارف همه ی کارها و افعال را از خدا ببیند و به او انتساب دهد. در حدیث معروف قرب نوافل آمده است: «...و انه لیتقرب الی بالناقله حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی بیطش بها ان دعانی احبته و ان سألنی اعطیته.



بذل حسینی و نجات انسانی  
ربیع الاول ۱۴۳۹ هجری قمری  
جلسه چهاردهم  
۱۳۹۶/۰۹/۰۲



ریز موضوعات و خلاصه  
سخنرانی  
دکتر محمد اسدی گرمارودی  
(با اندکی تصرف)

- رسول خدا (ص) فرمود: خداوند فرموده است: و بنده ی من به سوی من اسباب محبتش را آورد با بجا آوردن کارهای مستحب را تا جایی که من او را دوست دارم، پس چون من او را دوست داشتم من گوش او هستم که با آن می شنود و چشم او هستم که با آن می بیند و زبان او هستم که با آن سخن می گوید و دست او هستم که با آن می دهد و می گیرد و قتیکه مرا بخواند اجابت می کنم و وقتی که از من درخواست کند به او می دهم.
- در این مرتبه سالک فاعلیت خلق را در فاعلیت حضرت حق مضمحل و فانی می بیند.
- مراتب توحید ( افعالی )
  - درباره مراتب توحید سخنان گوناگونی ایراد گردیده است و این مراتب، از اقرار به زبان تا فنای در توحید، گوناگون است. مراتب توحید از پایین ترین درجات آن تا بالاترین مقامات، چنین ذکر گردیده است:
    - ۱. قشر قشر که اقرار به زبان است با غفلت قلب؛
    - ۲. قشر که تصدیق قلبی است، اگرچه به طور تقلیدی، یا با نظر، فکر و استدلال باشد؛
    - ۳. لبّ و آن مشاهده است و کشف این که همه اشیا، صادر از حق یکتا و یگانه اند؛
    - ۴. لبّ لبّ و آن این است که در جهان هستی، چیزی غیر از واحد نبیند و این فنای در توحید است.
  - فنای باطن که فنای صفات است؛ یعنی تبدیل شدن صفات انسانی به صفات الهی.
    - خواجه نصیر طوسی (قدس) می فرماید:
  - عارف چون از خودش ببرد و متصل به حق گردد تمامی قدرت ها را مستغرق در قدرت او می بیند که به جمیع مقدرات در عالم تعلق گرفته است و تمامی علوم را مستغرق در علم او می بیند که هیچ چیز از موجودات از آن پنهان نیست و تمام خواسته ها را مستغرق درخواست او می بیند که هیچ یک از ممکنات از آن ابا و امتناع ندارند.
  - در این مرتبه سالک صفات خلق را در صفات حضرت حق فانی و مضمحل می بیند و عالم را تجلیگاه صفات الهی می یابد.
  - فنای ذات که این مرتبه غایه القصوی سیر ملکوتی و روحانی عارف است که از برای بعضی از ارباب سلوک میسور است.
  - در این مرتبه، سالک همه افعال، صفات و موجودات را در هستی حضرت حق مضمحل و فانی می یابد و جز هستی حضرت حق، هیچ چیز در عالم نمی بیند.
  - حتی حجاب نوری اسمایی و صفاتی نیز برطرف گردد و به تجلیات ذاتی غیبی نایل شوند و در این مشاهده احاطه ی قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کنند و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل (سایه ی) حق ببینند که:
    - قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ - وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرَوَاهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا
  - امام صادق علیه السلام میفرمود: مؤمن برادر مؤمن است، مانند یک پیکری که هر گاه عضوی از آن دردمند شود، اعضاء دیگر هم احساس درد کنند، و روحهای آنها نیز از یک روحست، و همانا روح مؤمن پیوستگیش بروح خدا از پیوستگی پرتو خورشید بخورشید بیشتر است. (الکافی، ج ۲، ص: ۱۶۷)



• معنای فنای در ذات با توجه به آیات قرآن کریم

○ تمام کسانی که به وجود خدا معتقدند او را «ازلی» و «ابدی» می دانند، و این دو وصف از هم جدا نیست، زیرا یک وجود ازلی نمی تواند عمر و زمان محدودی داشته باشد، و گر نه ازلی نبود، و هنگامی که وجود او نامحدود باشد پس ابدی هم خواهد بود. به تعبیر دیگر تمام دلایلی که برای اثبات وجود خدا آورده می شود صریحاً یا اشارتاً واجب الوجود بودن او را ثبات می کند، و واضح است که واجب الوجود یعنی کسی که هستیش از ذات خود او است ازلی و ابدی خواهد بود، این ممکنات هستند که روزی نبودند و بعد حادث شده اند، و پس از مدتی می میرند، و نابود می شوند. واجب الوجود هرچیز چنین نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم.

■ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (سوره حدید / آیه ۳)

• اول و آخر و ظاهر و باطن او است و او از هر چیز آگاه است

■ كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَن- وَيَقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (سوره رحمان / آیات ۲۶-۲۷)

• تمام کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی می شوند، و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند

■ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُفُّوا لِحَيْثُ مَا كُنْتُمْ لِيَعْلَمَ لَكُمْ وَاَنْتُمْ كَانْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ لِيَعْلَمَ لَكُمْ وَانْتُمْ كَانْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ لِيَعْلَمَ لَكُمْ (قصص آیه ۸۸)

• و با خداوند، خدایی دیگر (به پرستش) مخوان، هیچ خدایی جز او نیست، هر چیزی نابود شدنی است جز ذات او؛ فرمان او راست و (همگان) به سوی او بازگردانده می شوید.

○ در آغاز سوره حدید «شش آیه» دیده می شود که بسیاری از صفات خداوند بزرگ در آن جمع است، همراه با تعبیراتی پر معنی و عمیق است.

■ بعضی از مفسران گفته اند «اول» و «آخر» تمام «زمان» را در برمی گیرد و ظاهر و باطن تمام حقیقت «مکان» را شامل می شود، بنابراین آیه فوق اشاره به حضور دائمی خداوند در هر زمان و هر مکان است. ناگفته پیدا است تعبیر به زمان و مانند آن در عبارات فوق از ناحیه ضیق بیان است و گرنه خداوند فوق زمان و مکان است.

○ در دومین آیه گرچه سخن از فنای ساکنان روی زمین است ولی در حقیقت منحصر به آنها نیست، می فرماید: «تمام کسانی که روی آن هستند فانی می شوند - تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند»

■ «وجه» در لغت گرچه به معنی «صورت» آمده، ولی در اینگونه موارد به معنی وجود و ذات است. تعبیر به "ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" بعید نیست اشاره به صفات «سلبیه» و «ثبوتیه» خداوند باشد، چرا که "ذوالجلال" از صفاتی خبر می دهد که خداوند اجل و برتر از آن است، و این همان صفات سلبیه است، و "اکرام" به اوصافی اشاره می کند که کمال چیزی را ظاهر می سازد، و آن صفات «ثبوتیه» خداوند مانند علم و قدرت او است.

○ در آخرین آیه بعد از آنکه هرگونه شرک را مردود می شمرد، می افزاید هیچ معبودی جز او نیست

■ این جمله در حقیقت به منزله دلیل برای حکم سابق است چرا که موجودات فانی و ناپایدار شایسته الوهیت و عبودیت نیستند، تنها وجودی شایسته این معنی است که همواره باقی و برقرار است. «وجه» از نظر لغت به معنی صورت است اما در مواردی نیز به معنی ذات به کار می رود (مانند آیه مورد بحث) و اینکه بعضی «وجه» را به معنی دین یا عمل صالح و مانند آن تفسیر کرده اند دلیلی ندارد مگر اینکه بازگشت به ذات پاک خداوند و رابطه آن با او کند.





○ در آیه مورد بحث بعد از ذکر نعمتهای مختلف معنوی و مادی دنیا می فرماید: ((و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام)) و در پایان سوره بعد از ذکر انواع نعمتهای بهشتی می فرماید ((تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام))

▪ علامه طباطبایی ذیل آیه ۲۷ سوره الرحمن به دلیل اینکه این ترکیب خود اسمی از اسمای الهی است، مفهوم آن را جامع تمام اسمای جمال و جلال دانسته و به این ترتیب به تقسیم اسمای الهی به جمالی و جلالی اشاره کرده است و اگر ذی الجلال، ذوالجلال قرائت شود جلال وصف «اسم» می شود و به این معنا مسمای ذوالجلال همان «اسم» خواهد بود، اما اگر ذی الجلال خوانده شود، «ذی» صفت «رب» است و منظور از آن اسمی است که سوره با آن آغاز شده است، یعنی «الرحمن». درباره مسمای ذوالجلال و الاکرام نیز اغلب مفسران، ذوالجلال را در آیه ۲۷ این سوره صفت «وجه» دانسته اند. این در حالی است که آن عبارت را به صورت مرفوع (ذوالجلال و الاکرام) بخوانیم، و به گفته علامه طباطبایی، مرجع وجه نیز در نهایت همان ذات است و ذوالجلال و الاکرام مانند هر اسم دیگری از اسماء الله بر ذات دلالت می کند. با توجه به این نکات، مسمای حقیقی ذوالجلال و الاکرام را می توان ذات مقدس خداوند دانست.

▪ معصومین علیهم السلام مصداق بارز وجه الهی (با توجه به روایتی از امام صادق (ع) و دعای شریف ندبه)

• زدودن مانع درون مقدمه کسب مقام فنای ذاتی

○ آدمی در طریق کمال موانعی را پیش روی خود دارد که عرفا از آنها به تعینات (تشخصات و خصوصیات فردی) و انیات (هستی و وجود) فردیه تعبیر می نمایند و تا پشت پا به این تعینات نزند و این سدها را نشکند، نمی تواند به اهداف خویش دست یازد، اینها همان غبار راه و حجاب های ظلمانی اند که مانع از تابش نور حق بر بنده می گردند.

▪ تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون ، کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

▪ جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی ، غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

▪ بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار ، که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

○ با عنایت به این مقدمات می گوئیم: هرگاه سالک منزل ها را یکی پس از دیگری بپیماید تا آن جا که دیگر از جمیع انیات و تعینات و تعلقات مادی و حتی معنوی خلع شده و جدا گردیده و مندک و ذوب در حضرت احدیت شود به مقام فنا دست یافته است. در چنین حالتی است که خویشتن خویش را فراموش نموده محو جمال معشوق گشته و به هر چه که می نگرد فقط و فقط او را می بیند و بس.

▪ لذا اهل معنا گفته اند که گوینده ی (انا الحق) نخواستہ دعوی الاهیت کند، بلکه نفی انیت خویش نموده است، به این معنا که من در وجود خویش، خودم را نمی بینم و تو را مشاهده می کنم.

○ اشاره به تقسیم سه گانه شریعت و طریقت و حقیقت در کلام عرفا برای نیل به مقام فنا

▪ اهل عرفان انسان را موجودی می دانند که با قدم سیر و سلوک به اصلی که از آن جا آمده است باز می گردد و دوری و فاصله با ذات حق از بین رفته و در بساط قرب، از خود فانی و به او باقی می گردد. بنابراین، سیر و سلوک عرفانی، پویا و متحرک است (نه ساکن) و این حرکت و سیر، آغاز و پایان و مسیر و مراحل دارد که باید پیموده شود. از این رو، رسیدن به "حقیقت" کمال انسانی و مقام قرب الهی، با دستیابی به باطن "شریعت" که همان "طریقت" است، ممکن خواهد شد.

**بذل حسینی و نجات انسانی**  
**ربیع الاول ۱۴۳۹ هجری قمری**  
**جلسه چهاردهم**  
**۱۳۹۶/۰۹/۰۲**



**ریز موضوعات و خلاصه**  
**سخنرانی**  
**دکتر محمد اسدی گرمارودی**  
**(با اندکی تصرف)**

- شریعت: از "شرع" به معنای "راه و روش" گرفته شده است و در اصطلاح به معنای "مجموعه ی تعالیم انسان ساز است که از طرف خداوند در اختیار بشر نهاده شده و توسط انبیا و اوصیا (ع) تبیین گشته و تفصیل داده شده و به مرحله ی اجرا و عمل گذاشته شده است". به عبارت دیگر "شریعت مجموعه ی کتاب و سنت نبوی (ص) و امامان معصوم (ع) می باشد که با تعلم و به کارگیری آنها انسان به هدف نهاییش می رسد."
- طریقت: از "طریق" (راه) اخذ شده و به معنای "پیمودن راه" است و در اصطلاح عرفان به معنای "پیمودن مراتب انسانیت و طی منازل تعالی و ترقی و صعود به کمال نهایی، انسان است."
- حقیقت: از "حق" مأخوذ است و به معنای "مطابق با واقع و خارج" می باشد و در اصطلاح به معنای "کشف حقایق هستی و رسیدن به حق الیقین" است. عمل به شریعت در واقع چیزی جز پیمودن مدارج کمال انسانی نیست و پیمودن مدارج کمال، سبب ارتقای معارف و ایمان انسان می گردد و به تعبیر دیگر حقیقت، باطن طریقت و طریقت، باطن شریعت است.
  - شهید عالیقدر و فیلسوف بزرگ مرتضی مطهری در مورد این سه واژه چنین بیان می دارد:
- یکی از موارد اختلاف مهم میان عرفا و غیر عرفا، خصوصاً فقها، نظریه ی خاص عرفا در باره ی شریعت و طریقت و حقیقت است.... فقها همین قدر می گویند: در زیر پرده ی شریعت (احکام و مقررات) یک سلسله مصالح نهفته است و آن مصالح به منزله ی علل و روح شریعت است، اما عرفا معتقدند که مصالح و حقایقی که در تشریح احکام نهفته است، از نوع منازل و مراحل است که انسان را به مقام قرب الهی و وصول به حقیقت سوق می دهد. عرفا معتقدند که باطن شریعت "راه" است و آن را "طریقت" می خوانند و پایان این راه حقیقت است....؛ یعنی یکی ظاهر است و دیگری باطن و سومی باطن باطن."
  - مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، ص ۸۰ - ۸۲.
- اشاره ای به معنای طبیعت و رابطه آن با فطرت و غریزه
  - هر یک از این سه واژه، بر مفهومی دلالت می کند که اگر از یکدیگر جدا نشوند، موجب اشتباه خواهد شد.
  - طبیعت به بُعد مادی موجودات (اشیا یا حیوانات و ...) اختصاص دارد، یعنی متعلق به جسم می باشد، چه در جماد باشد، یا گیاه باشد، یا حیوان و یا انسان.
  - غریزه به کشش ها و گرایشات و نیازهای حیوانی اطلاق می گردد، چه در خصوص انواع حیوانات باشد و چه در خصوص بُعد حیوانی انسان، مثل شهوات خوردن، آشامیدن، تولید مثل و ...
  - فطرت به سرشت نهادینه شده در انسان با اصل «کمال خواهی» اطلاق می گردد، که در سرشت همه آحاد بشری نهادینه شده است. همه به یک نوع عاشق کمال و در نهایت کمال محض هستند، هر چند که در تعیین مصداق تفاوت و اختلاف دارند.
  - فطرت و طبیعت، هر دو از قوای روحی انسان اند؛ با این تفاوت که فطرت، نحوه هستی روح بلند انسانی است و مرتبه وجودی آن، نسبت به طبیعت بالاتر است، و طبیعت نیروهای تدبیری روح انسان است که عهده دار امور طبیعی بدن مادی اوست؛ نه صرف جرم بدنی و جسم مادی که پس از مرگ هم نمی ماند: «النفس فی وحدته کل القوی...»
  - بر این اساس، روح انسان می تواند، با قدرت گزینشی که خدا به او داده، هر یک از فطرت یا طبیعت را در ابعاد مختلف وجود خود (یعنی علم، اراده و عمل) حاکم کند که مسلماً حاکمیت فطرت، به دلیل همسویی و همنوایی با روح الهی و ودیعه ملکوتی انسان،

بذل حسینی و نجات انسانی  
ربیع الاول ۱۴۳۹ هجری قمری  
جلسه چهاردهم  
۱۳۹۶/۰۹/۰۲



ریز موضوعات و خلاصه  
سخنرانی  
دکتر محمد اسدی گرمارودی  
(با اندکی تصرف)

شاکله او را الهی می کند و طبیعت، چون با بدن مادی و عالم خاکی پیوند دارد، در صورت حاکمیت، انسان، را منکوس و معکوس به سمت عالم ماده و طبیعت سوق می دهد.

فطرت که سرشتی ویژه و آفرینشی خاص است، غیر از طبیعت است که در همه موجودهای جامد یا نامی و بی روح حیوانی یافت می شود، غیر از غریزه است که در حیوانات و بعد حیوانی انسان موجود است.

• جمع بندی مباحث جلسه

\*\*\*\*\*

#زیرموضوعات  
#بذل\_حسینی #نجات\_انسانی #شاکله  
#عرفان #سلوک #مقام\_فنا  
#هدایت  
#محرم #جلسه\_چهاردهم  
#دکتر\_محمد\_اسدی\_گرمارودی #حسینی\_حاجیان  
#گروه\_فرهنگی\_المنهاج

\*\*\*\*\*



[www.almenhaj.com](http://www.almenhaj.com) , [www.aghlovahy.org](http://www.aghlovahy.org)

[info@almenhaj.com](mailto:info@almenhaj.com)

<http://t.me/almenhaj>